**خلاصه کتاب دولت و جامعه مدنی نوشته حسین بشیریه**

**چارچوب نظری:**

دیدگاه نویسنده در کتاب این است که جهان اجتماع و انسان ، جهانی ذاتا بی شکل و بی معنای است و بوسیله گفتمان های مسلط در هر عصری معنا و شکلی خاص می گیرد و محدود و محصور می شود. به سخن دیگر اجتماع و انسان به طور بالقوه قابل ظهور در اشکال گوناگون است و گفتمان مسلط در هر دوره به تحقق و ظهور متعین یکی از آن اشکال می انجامد و این در مقایل دیدگاهی است که برای جهان اجتماع و انسان خصلتی تغییر ناپذیر و از پیش شکل گرفته و تحقق یافته تصور می کنند. تقابل میان این دو دیگاه کلی در مقایسه میان دیدگاه های اثبات گرایی و دیدگاه های تاویلی به شکل خاص آشکار می شود.

روش اثبات گرایی در پی توضیح عینی حیات اجتماعی و انسانی از طریق گردآوری داده های عینی بر می آید و میان پدیده های عینی، روابطی علی جستجو می کند. در این روش واقعیات عینی و بیرونی به طور مستقل و بدون نیاز به رجوع به خود فهمی های انسان ها قابل مطالعه هستند.

در روش تاویلی فرض اساسی بر این است که حیات و کردارهای اجتماعی به طور بالقوه به اشکال گوناگون شکل پذیرند و به وسیله زبان و خود فهمی ها و گفتمان تشکیل می شوند. در این روش میان زبان و کردار ما وحدتی هست، هرچند که زبان خود در متن کردارهای اجتماعی شکل و معنا می یابد. بنابر این در دیدگاه های تاویلی به طور کلی هدف کشف معانی و کردارهای زبانی است که در متن آنها داده های عینی شکل می گیرند. تاویل وقتی عمق می یابد که از سطح خود فهمی های کارگزاران اجتماعی فراتر رفته و کشف معانی و کردارهای مشترک و بین الازهانی ضرورت می یابد. دیدگاه های تاویلی از رویکرد های مختلفی چون بازیابی معنای اصیل کردارها ، خود فهمی ها به معنای بنیادین دسترسی ندارند، زبان تنها وسیله بازیابی معنا نیست بلکه خود تشکیل دهنده معنا و واقعیت است و خود فهمی ها در درون ساختار گفتمانی وسیع تری قرار دارند و گفتمان است که بر واقعیت حد می گذارد.

از نظر مبانی فلسفی رویکرد تاویلی در نگرش پدیدار شناسانه ریشه دارد که رابطه ذهن و عین را در پرتو تازه ای، از نو مطرح می کند. بر اساس این دیدگاه همه توضیحاتی که نظریات قدیم و مدرن درباره فهم جهان داده اند قابل تردید است و در نتیجه این تردید ارزش های پذیرفته شده سیاسی، اجتماعی ، اندیشه عقلانیت و ترقی و وحدت تاریخی مندرج در آن نظریات نیز دستخوش تردید می شود. ریشه این دیدگاه به پدیدار شناسی ادموند هوسرل باز می گردد که انسان را به خاستگاه اندیشه ها در تجربه زندگی انضمامی خودش یعنی به هستی زیست شده باز می گرداند. اساس پدیدار شناسی وی مبتنی بر این بود که کل حقیقت عینی یا علمی، نهایتا در درون زیست – جهان تحربه انسانی مبنا دارد. در این پدیدار شناسی میان آگاهی و جهان رابطه ای ارادی و آگاهانه وجود دارد و همین رابطه است که ظهور بی واسطه یا گشودگی تحربه زیست شده را موجب می شود.

از نظر ساختار شناسی موضوع بر پایه ساختارهای معرفتی در دیرینه شناسی فوکو استوار است. از دیدگاه فوکو دیرینه شناسی تفحصی در ساختارهای نهان معرفت، و دانشی است که شیوه تحربه ما در جامعه و در نهایت نقش و هویت انسان را تعیین می کند. صورت بندی معرفتی در هر عصری، ساختاری نهانی است که ساختارهای آشکار آگاهی در گفتمان های علمی مختلف را از پیش تعیین می کند. در نگاه فوکو نظام های معرفتی یا صورت بندی های دانایی به طور جهشی و بی قاعده و پیش بینی ناپذیر پیدا می شوند. اپیستمه در اندیشه فوکو صورت بندی کلی آن روابط ساختاری و ساخت مندی است که شیوه ظهور گفتمان های علمی در هر عصری را تعیین می کند یعنی چیزی که تعیین می کند که چه می توان گفت و چه نمی توان گفت. در این دیرینه شناسی ، انسان نه تنها آفریدگار گفتمان ها نیست، بلکه آفریده و فرآورده نظام های معرفتی است.

در اینجا ما با چگونگی شکل دهی گفتمان ها نسبت به نقش ها و کردارها و فعالیت های سیاسی افراد در جامعه سر و کار داریم. از همین رو کردار ها، نهادها ، و سازمان های سیاسی خود جزئی از صورت بندی های گفتمانی هستند. در این دیدگاه پدیدار های اجتماعی و سیاسی در چارچوب گفتمان ها ساخته می شود. تاکید ما بر این است که معنای واقعیات عینی و بیرونی در چارچوب گفتمان ها مشخص می شود.

جامعه شناسی سیاسی، بحث در روابط دولت و جامعه است، یعنی سیاست را از چشم انداز جامعه و نیروهای اجتماعی بررسی می کند. از این دیدگاه قدرت به دو بخش قدرت دولتی و ف=قدرت اجتماعی تقسیم می شود. قدرت دولتی موضوع اصلی علم سیاست به مفهوم کلاسیک و قدرت به معنای عام که در جامعه جاری است موضوع جامعه شناسی سیاسی است. بین قدرت دولتی و قدرت های اجتماعی روابط پیچیده وجود دارد که مطالعه آنها موضوع جامعه شناسی سیاسی است. در تحلیل گفتمانی جامعه شناسی سیاسی از رابطه گفتمان و نظریه با دولت و جامعه بحث می شود و بر تاثیرات شکل دهنده گفتمان ها بر کردار های سیاسی و اجتماعی تاکید می شود. گفتمان های جامعه شناسی سیاسی در همان حال که بر خاسته از شرایط تاریخی پیچیده هر عصرند خود در ساختن موضوعات جامعه شناسی سیاسی نقش تعیین کننده ای دارند. بر این اساس گفتمان ها و ادوار تاریخی جامعه شناسی سیاسی را به چهار گفتمان و عصر تقسیم می شود که چارچوب کلی کتاب است و عبارت است از:

1- گفتمان و عصر جامعه فعال و دولت منفعل ( قرن 18 و 19) **لیبرالیسم**

2- گفتمان و عصر جامعه فعال و دولت فعال ( از اواخر قرن 19 تا جنگ اول جهانی) **دولت رفاهی یا دموکراسی**

3- گفتمان و عصر جامعه منفعل و دولت فعال ( دوران بعد از جنگ جهانی دوم تا اواخر دهه 1980) **فاشیسم**

4- گفتمان و عصر جامعه فعال و دولت منفعل ( دوران معاصر) **نو لیبرالیسم**

فرضیه کتاب آن است که دولت و جامعه مدنی هر دو تابع گفتمان مسلط هر عصری هستند و در پرتو گفتمان های گوناگون جامعه شناسی سیاسی نسبت به یکدیگر نیرومند تر یا ضعیف تر می شوند.

**گفتمان اول: جامعه نیرومند- دولت کوچک**

**1- گفتمان لیبرالیسم:**

لیبرالیسم اساسا کوششی نظری برای تعیین حوزه مستقل جامعه از دولت و تفکیک حوزه زندگی فردی، خانوادگی و اقتصادی و نهایتا تعیین حدود اقتدار دولت مدرن بوده است. هدف اصلی لیبرالیسم دفاع از دولت محدود و مشروط، مالکیت خصوصی و اقتصاد بازاری بوده است.گفتمان اول در اندیشه سیاسی توماس هابز ریشه داشته است. در اندیشه هابز هدف دولت خدمت به افراد و تامین صلح و آرامش و حفظ تنوع زندگی فردی است ، دولت هدف انسان نیست ، بلکه انسان هدف دولت است، دولت نهایتا داور و میانجی اختلاف و منافع مختلف است. این گفتمان لیبرالی در اندیشه لاک به اوج می رسد، بطورکلی دولت صرفا وسیله ای برای دفاع از حقوق و منافع جامعه است و قدرت آن باید محدود به این کار ویژه شود.

2- لیبرالیسم و جامعه شناسی اولیه:

لیبرالیسم در اغاز یک ایدئولوژی انقلابی بود که در برابر قدرت های مطلقه و دفاع از موضع فرد پدیدار شد. هویت فردی انسان به عنوان موجودی عاقل و کارگزار با لیبرالیسم ظهور کرد و صیانت ذات ، تملک و حقوق طبیعی ماهیت اساسی انسان در عصر لبرالیسم را تشکیل می دهد. لیبرالیسم به همراه سکولاریسم و سرمایه داری موجب تفکیک جامعه از دولت بود. در فلسفه سیاسی مدرن رابطه میان دولت و جامعه نخست به صورت تجویزی- فلسفی مطرح شد یعنی بحث از اختیارات دولت و ضرورت دفاع از فرد و جامعه در مقابل قدرت خودکامه دولت بود. اما به تدریج این اندیشه در جامعه شناسی اولیه به مفهومی توصیفی- تحلیلی بدل شد. با این پیش فرض فلسفی بود که امکان بحث از جامعه به عنوان حوزه ای فعال در گفتمان لیبرالیسم ممکن گردید.

کارل مارکس در چارچوب کلی زیر بنا و روبنا بر نقش تعیین کننده طبقات اجتماعی بر حیات سیاسی تاکید می کند ، از نظر او پراکسیس طبقات اجتماعی را تشکیل می دهد ، طبقه اجتماعی در اندیشه وی موجود خود آگاه و تاریخ ساز است. فرد مخلوق ایدوئولوژی بورژوازی است و خصلت جمعی انسان در قالب طبقه در عصر سرمایه داری ظهور کرد. در گفتمان هویت طبقاتی انسان تعارض های دیرینه ملی ، قومی و فرهنگی رنگ می بازد. گفتمان هویت طبقاتی انسان اقتضای نظام سرمایه داری بود. در جامعه شناسی سیاسی ، طبقات اجتماعی همچون زیربنا برای دولت به عنوان روبنا هستند.

هگل از دیدگاه مارکس جامعه مدنی را خارج از حیطه عقلانی دولت و مظهر خود خواهی و غیر عقلانیت می شمرد و بر عکس دولت را عرصه نظم عقلانی و کلی و مجزا از جامعه مدنی می دانست. بطور کلی در جامعه شناسی سیاسی مارکس ، فرد به عنوان واحد تحلیل اجتماعی حذف می شود و به جای آن، طبقه ظهور می کند. در گفتمان طبقاتی مارکس هویت فرد در ذهنیت جمعی طبقات ادغام می شود. وی تحلیل جامعه محور را به اوج خود رساند و اعلام داشت که دولت پس از انقضای تاریخ طبقاتی ، دیگر دلیلی برای بقا و وجود نخواهد داشت.

**آنارشیسم، دولت و جامعه:**

آنارشیست ها به طور کلی با ساختار سلطه دولتی مخالف هستند و از نهاد های اجتماعی داوطلبانه به عنوان بهترین وسیله جهت تحقق تمایلات احتماعی و طبیعی انسان دفاع می کنند. به نظر آنها سازمان های مبتنی بر سلطه باید جای خود را به سازمان اجتماعی مبتنی بر توافق و تعاون بدهد.آنارشیست ها با تمرکز مخالفند و تاسیسی جماعات اشتراکی مبتنی بر تعاون و کار و اشتراک در محصول از آرمان های اولیه آنها بود. آنها از تضعیف ساخت اقتدار دولت و تمرکز قدرت سیاسی حمایت می کردند و آزادی را بر پیشرفت مادی و رفاه اقتصادی ترجیح می دادند و از جامعه مدنی در مقابل دولت دفاع می کردند.

**دوران انبساط جامعه مدنی و انقباض دولت در اروپا :**

اندیشه دولت کوچک یا حتی جامعه بی دولت اندیشه ای مدرن و متعلق به تمدن غربی است، مثلا یونانیان دولت شهر را بالاترین مظهر حیات اجتماعی می دانستند و در عصر لیبرالیسم کلاسیک اندیشه اضمحلال یا کاهش قدرت دولت پدیدار شد. در لیبرالیسم جامعه مدنی کانون تحقق فضائل مدنی به شمار می رفت. ز لحاظ تاریخی از اوخر قرن هجدهم و تا ربع آخر قرن نوزدهم دوران فترت پارلمانی بود ، در این دوران محور اصلی سیاست را فعالیت گروه ها و منافع سازمان یافته تشکیل می داد. در این دوران منافع اجتماعی سازمان یافته جدید در درون جامعه مدنی به سیاق اصناف و شئون دوران ماقبل مدرن شکل می گرفت. دولت لیبرال بر حسب گفتمان اول ، فضای سیاسی را به نحو تازه ای اشغال می کرد که موجب حذف برخی از تشکل های اجتماعی همچون اصناف و نهادهای مذهبی از فضای سیاسی می شد.

**گفتمان دوم: جامعه نیرومند – دولت فعال**

چند تحول زمینه ساز پیدایش گفتمان دولت فعال بود: یکی بحران اولیه در اقتصاد سرمایه داری در دهه 1890، دوم تحولات فن آوارانه اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که به عنوان انقلاب صنعتی شناخته شده اند، سوم مشاحرات درونی در میان اندیشمندان سیاسی که زمینه فکری گفتمان دوم را به وجود آورد.

**مفهوم فعال بودن دولت:**

فعال بودن دولت به دو معنای قدرت خودکامه و قدرت زیر بنایی متصور است. در جوامع مدرن تر مقصود اصلی از فعال بودن یا قدرت دولت، قدرت زیر بنایی است و در اینجا نیز مراد همین است. این قدرت به توانایی دولت در شکل دادن به جامعه مدنی اشاره دارد، یعنی نقشی که دولت در تشکیل حامعه و روابط اجتماعی به عنوان مهم ترین نیروی تعیین کنننده ایفا می کند.

در گفتمان دوم بر استقلال نسبی و نقش زیر بنایی دولت نسبت به جامعه و روابط اجتماعی تاکید می شود. در این دیدگاه گفتمان های مسلط در جامعه شناسی سیاسی درباره دولت ، عمدتا تقلیلی گرا بوده اند، یعنی دولت را به ساختار جامعه مدنی تقلیل داده و آن را به شیوه ای ابزاری یا ثانوی در نظر گرفته اند. در گفتمان دوم دولت دارای قدرتی مستقل و از آن خویش است که با قدرت گروه بندی های اجتماعی و جامعه مدنی، یعنی قدرت اقتصادی، ایدئولوژیک و نظامی نفاوت دارد. در اینجا دولت هم کارگزاری است که در مقابل کارگزاران جامعه مدنی به کنش و واکنش دست می زند. این گفتمان که در نظریه دموکراسی مدرن جلوه گر شد بر خلاف گفتمان اول بر مسئولیت دولت در مقابل جامعه تاکید می کند.

**بحران اقتصادی و دخالت دولت:**

در پی بحران اقتصاد سرمایه داری در دهه 1980 و نابرابری های فزاینده ناشی از نظام بازار آزاد بر اندیشه آزادی و فردیت ، فواصل طبقاتی و گرایش های انحصاری موجب شد گرایش های انحصاری و گسترش نقش دولت در حفظ سرمایه داری آزاد و تامین میزانی از برابری اجتماعی را موجب شد.

شرایط سرمایه داری قرن نوزدهم، زمینه پیدایش شورش های اجتماعی، جنبش های کارگری، جنبش گسترش حق رای و نهضت سوسیالیسم را فراهم آورد. در مقابل، برخی واکنش ها از جانب دولت در جهت کنترل گرایش های انحصاری، ایجاد بیمه های اولیه و کوشش برای سازش با جنبش های اجتماعی صورت گرفت.

**زمینه های فکری:**

اندیشه دموکراسی پشتوانه فکری گفتمان دوم بود و این اندیشه دموکراسی خود محصول موانعی بود که به دلایل مختلف، بر سر راه اجرای پروژه اصالت و آزادی فرد در لیبرالیسم، پدید آمده بود. از اصالت فائده و اندیشه های دموکراتیک نیز به عنوان زمینه های دیگر گفتمان دوم می توان یاد کرد.

در الگوی دموکراسی دولت نسبت به تامین آزادی و رفاه فرد و جامعه مسئولیت پیدا می کند. آزادی لیبرالی از این دیدگاه موجد نابرابری های اجتماعی است و افزایش نا برابری ها خود امکان تحقق آزادی سیاسی را محدود می سازد. پس باید نهادی موحود باشد تا میان آزادی و برابری تعادلی برقرار سازد. از همین روست که دولت در الگوی دموکراسی ، ویژگی مثبتی پیدا می کند و دیگر صرفا شر اجتناب ناپذیر نیست ، بلکه خیری اجتناب ناپذیر است که بدون ان آزادی و لیبرالیسم بی بنیاد می شود و نابرابری ریشه آزادی را می خشکاند، دولت بر فرد ، آزادی ، رفاه و موقعیت اجتماعی نظارت دارد و بتدریح فعالیت جامعه در حدود علایق فعالیت دولت محدود و متمرکز می شود.

دموکراسی با مکتب اصالت فائده رابطه ای نزدیک داشت و بر اساس این مکتب تنها توجیه تاسیس دولت ، آن است که تامین حداکثر شادی برای حداکثر مردم را ممکن می سازد.

**ماکس وبر:**

مهمترین نماینده گفتمان دوم ماکس وبر است. بطور کلی وبر هر نوع تعیین کنندگی و یا تمیز زیر بنا و روبنا را نفی می کند. به اعتقاد وبر در جامعه شناسی سیاسی انسان ها در جامعه بر اساس سه ملاک منقسم می شوند که هیچ یک قابل تقلیل به دیگری نیست . این سه ملاک عبارتند از : طبقه اقتصادی، شان اجتماعی و حزب سیاسی. شان آگاهی بخش است و موجب تحولات سیاسی و اجتماعی می شود. بر این اساس دولت در نظریه وبر محصول انباشت ابزار ها و منابع قدرت و اداره است. وسایل اداره جامعه در عرصه سیاست از اهمیت بسیاری برخوردار است و نم توان آن را به وسایل تولید اقتصادی تقلیل داد بلکه وسایل اداره جامعه دارای فرایند تکامل خاص خود است. به اعتقاد وبر دولت مدرن محصول انباشت و تمرکز وسایل اداره جامعه در مقابل ارتش های خصوصی و قدرت های پراکنده محلی در عصر فئودالی بود و ابتدا در ساختار دولت مطلقه، و سپس در ساختار دولت های برخاسته از انقلاب های دموکراتیک و سرانجام در ساختار دولت بوروکراتیک مدرن تحقق یافت.

**گفتمان دوم در اندیشه مارکسیستی:**

مارکسسیم در عرصه جامعه شناسی سیاسی دو گفتمان دارد که یکی نظریه ابزار گونگی دولت است که در درون گفتمان اول می گنجد و نظریه دوم مارکسیسم که استقلال نسبی دولت با مهفومی جدید است که در گفتمان دوم قرار می گیرد، یکی از اندیشمندان اصلی این نظریه نیکوس پولانزاس است که بر کارویژه های اساس و زیربنایی دولت در نظام های سرمایه داری تاکید می کند و معتقد است دولت سه کار ویژه : 1- ایجاد وحدت و همبستگی در میان طبقات مسلط 2- درهم شکستن و تضعیف سازمان و همبستگی طبقات تحت سلطه 3- بسیج سیاسی و یا اعمال انضباط بر طبقات ماقبل سرمایه داری برعهده دارد.

بنابراین یک از نکات عمده در مارکسیسم گفتمان دوم تاکید بر نقش دولت در اعطای هویت و همبستگی و انسجام به طبقات اجتماعی است. یکی دیگر از نکات مهم در مارکسیسم در گفتمان دوم ، طرح بحث کار ویژه های زیربنایی یا روبنایی به جای بحث قدیمی ساختار های زیربنایی یا روبنایی است . نکته مهم دیگر تاکید بر کار ویژه داوری دولت میان منافع و گروههای متعارض است . در این رویکرد مارکسیستی دولت هم ضامن تداوم فرایند انباشت سرمایه می باشد و هم در پی جلب وفاداری های عمومی بر می آید و بتواند خواسته های بخش های گوناگون را تامین کند.

بر اساس این رویکرد مارکسیستی ما شاهد اندیشه جامعه مدنی به عنوان عرصه سلطه دولت می باشد که به اندیشه گرامشی باز می گردد. به اعتقاد گرامشی تا وقتی دولت سرمایه داری استیلای ایدئولژیک داشته باشد هر قدر هم بحران های اقتصادی رخ دهند امکان تحول انقلابی وجود ندارد. دولت از یک سو دارای دستگاه های اجبار و از سوی دیگر دارای دستگاه های اجماع آور یا مشروعیت بخش است . جامعه مدنی عرصه استیلای فکری دو ایدئولوژیک یا هژمونی دولت است. هژمونی شکل ایدئولوژیک و فرهنگی حفظ سلطه طبقه مسلط بر طبقات پایین و کسب رضایت آنهاست.

**انبساط قدرت دولت در مقابل جامعه مدنی:**

به طورکلی از اواخر قرن نوزدهم و بویژه پس از بحران اقتصادی شال 1873 اندیشه لیبرالی عدم دخالت حکومت در امور مدنی قوت خود را از دست داد و اقتدار دولت رو به افزایش نهاد. دیدگاه های نظری پدر سالارانه سنتی، کورپوراتیسم مسیحی، کمونیسم، دموکراسی مسیحی و سوسیال دموکراسی پشتوانه چنین تحولی بود. به طور کلی پس از جنگ جهانی دوم مسئولیت های اجتماعی و اقتصادی دولت های افزایش یافت و از طریق گسترش بخش خدمات عمومی و اتخاذ سیاست های مالی و پولی کینزی ، مداخله دولت ها در اقتصاد و برنامه ریزی به صورت های گوناگون به منظور حفظ ثبات اقتصادی و جلوگیری از رکود به قاعده ای رایج تبدیل شد و دولت ها در زمینه توزیع درآمدها ، سرمایه گذاری، حفظ اشتغال و تامین خدمات رفاهی مسئولیت پیدا کردند. سال های 1950 و 1980 دوران اقتصاد کینزی در غرب و بسیاری از کشورها بود.

**گفتمان سوم: جامعه منفعل دولت فعال**

اگر گفتمان اولی را که ذکر کردیم بیانگر مواضع اصلی تجدد بدانیم، گفتمان سوم ضد تجدد و حاوی گرایش های ضد عقلی ، رمانتیک و محافظه کارانه است که پس از انقلاب فرانسه در اروپا پدیدار شدو زمینه های فکری آن را می توان در اندیشه متفکرانی چون شوپنهاور، نیچه، فروید و لوبون یافت. در این گفتمان بر زوال انسان خود مختار و عقب نشینی نیروهای اجتماعی و تعیین کنندگی قدرت سیاسی تاکید می شود. در این دیدگاه، آزادی و دموکراسی وهم و خیال بیش نیست و افراد و توده ها، خارج از ساختارهای قدرت، نقش و تاثیری ندارند.

**زمینه های فکری:**

اندیشه های ضد عقلی، رمانتیک و محافظه کارانه زمینه فکری گفتمان سوم است ، از متفکرین اندیشه ضد عقلی می توان به شوپنهاور اشاره کرد. وی بر نقش تعیین کننده اراده و غریزه در تاریخ تاکید می کند. به نظر او آنچه عقلانی به نظر می رسد در واقع بازتاب امیال و خواسته های ماست. انسان اسیر نیروهایی است که خود نمی شناسد . اندیشه فروید نیز جایگاه مهمی در انسان شناسی گفتمان دوم دارد، به اعتقاد فروید انسان از انگیزه های عمل خود ناآگاه است و بنابراین ، آن سوژه آزاد و آگاه و مختار مورد نظر نیست، به عبارت دیگر نفی سوژگی و فاعلیت انسان است.

**تبار انسان توده ای ، جامعه توده ای و گفتمان توتالیتریسم:**

در گفتمان سوم زوال انسان کارگزار و فعال و ظهور انسان و جامعه توده ای با ظهور دولت فراگیر و توتالیتر همبسته بود. به نظر برلین مفهوم منفی آزادی اسا لیبرالیسم و مفهوم مثبت آن اسا توتالیتاریسم بوده است. هانا آرانت در کتاب وضع بشری ریشه های گفتمان توتالیتریسم را در سرشت تجدد جستجو کرده است. به اعتقاد امیل دورکهایم با ضعف همبستگی های سنتی، جامعه توده ای می شود و جامعه توده ای که متشکل از افراد منفعل و پراکنده است زمینه ظهور نظام توتالیتر را فراهم می آورد.

در دولت های رفاهی و رژیم های توتالیتر در قرن بیستم، فرد در قالب مقوله طبقه و ملیت، از نو هویت می یابد و از چشم انداز دولت های فاشیستی، فرد اساسا هویتی قومی می یابد، مفهوم نژاد و قومیت، جماعت تازه کاذبی برای فرد دست و پا می کند که جانشین جماعت های سنتی از دست رفته می شد.

**توده ای شدن جامعه و فرهنگ:**

به اعتقاد دورکهایم ، فروپاشی همبستگی سنتی و چارچوب های ارزشی قدیم در روند صنعتی شدن، مهاجرت و گسترش شهرنشینی، موجب ظهور جماعت های بی نام و نشان، ضعف اخلاق، خدشه های ارتباطی و تک بعدی شدن روابط اجتماعی گردید. همین ذره گونی و بی هنجاری و ضعف روابط اجتماعی و ارزش های اخلاقی ، زمینه ظهور جامعه تود ه ای و فرهنگ توده ای بود. دموکراسی جدید نیز خود در این میان به یکسان سازی و توده ای کردن مردم یاری رسانده است. در جامعه توده ای امکانات تازه ای برای دستکاری فرهنگی توده ها در جهت تحکیم سلطه طبقات حاکم جدید فراهم می آید.

**زمینه های علمی و جامعه شناختی گفتمان سوم**

تحولات فکری ایجاد شده در اثر ظهور ساخت گرایی، رفتار گرایی، کارکرد گرایی و نخبه گرایی زمینه گفتمان سوم را تشکیل می دهد. وجه مشترک همه این تحولات فکری تاکید بر انفعال فرد و جامعه و اهمیت اساسی ساختارهای قدرت بوده است. همه این نگرش ها اندیشه فاعلیت و سوژگی انسان و نقش کارگزاری در تاریخ را زیر سوال برده اند.

ساخت گرایی: مفهوم اصلی این نگرش نفی کارگزاری انسان و گروه ها و طبقات اجتماعی و نفی فلسفه آگاهی و سوژگی است. همچنین در این مکتب بر تاثیر تعیین کننده ساختارهای ناخود آگاه و پنهان و پوشیده، بر آگاهی و عمل انسان تاکید شده است.

رفتارگرایی: در این دیدگاه رفتار در مقابل کنش قرار می گیرد، رفتار عملی است که از فرد انتظار می رود که طبق نقش و جایگاه خود در جامعه انجام دهد. در رفتار هیچ نشانی از فردیت و شخصیت فرد مشاهده نمی شود در حالیکه کنش متضمن عنصر نیرومندی از فردیت است. به نظر رفتار گرایان رفتارهای فرد محصول ارزش گذاری، تفکر، آگاهی و تصمیم گیری نیستند بلکه واکنشی به رفتارهای دیگران به شمار می روند. رفتار فرد در درون مجموعه رفتارهای دیگران شکل می گیرد و متقابلا بر محیط یعنی رفتارهای دیگران تاثیر می گذارد.

نخبه گرایی: نخبه گرایان مدافع برداشت هایی بوده اند که در گفتمان سوم درباره هویت و نقش فرد و جایگاه نیروهای اجتماعی عنوان شده است. پارتو تعبیر جالبی از انسان و نقش انسان و گروه های اجتماعی عرضه داشت که دقیقا در گفتمان سوم قرار می گیرد. در اندیشه وی توده ها نمی توانند از خود سازمان و تشکلی داشته باشند، بلکه بواسطه نخبگان شکل داده می شوند. انسان ها اصولا بواسطه تفکر عقلائی به حرکت در نمی آیند بلکه توهم و احساس موجد حرکت های توده ای است.

**نظریه دموکراسی در گفتمان سوم:**

نظریه دموکراسی در گفتمان سوم به معنای پلورالیسم در درون همان گفتمان نخبه گرایی جای می گیرد و دموکراسی را عبارت از گروه های قدرت می داند. دموکراسی چرخش قدرت در میان نخبگان است، در اینگونه دموکراسی ثبات وقتی حاصل می شود که مشارکت عمومی و فراگیر کاهش یابد.

**توتالیتریسم و جامعه:**

توتالیتریسم هر جا مستقر شد در پی بازسازی زندگی فرد و حیات اجتماعی در قالب قانونی کلی بر آمد. قدرت گرایی، اطاعت، انضباط، همسانی، همفکری و ارادت، عناصری هستند که در گفتمان توتالیتر به فرد هویت می بخشند و ارمان های آزادی ، برابری، خردورزی، فردیت، مسئولیت فردی و مانند آن در لیبرالیسم را غیره ذاتی و بیگانه می شمارند. توتالیتریسم جامعه مدنی و سنن سیاسی و حقوقی آن را از میان می برد و کل جامعه و تنوعات و تشکل های آن را به توده ای بزرگ و بی شکل تبدیل می کند.

**گفتمان چهارم: جامعه فعال دولت کوچک**

 در سایه گفتمان چهارم دولت کوچک و نئو لیبرال در حال تکوین است. اصل اساسی گفتمان چهارم ، تمرکز زدایی در همه حوزه هاست. از چنین دیدگاهی خصوصی سازی اقتصادی، عدم تمرکز اداری، شالوده شکنی معرفتتی، تجزیه وحدت فرد، تجزیه تاریخ، کشف تمایز های صرفا گفتمانی در عرصه اخلاق، تاکید بر جامعه مدنی نو، آنارشیسم معرفتی، دولت کوچک ، همگی عناصر پدیده واحدی هستند. این گفتمان در بستر عصر مدرن شکل گرفته ، عصری که اندیشه ترقی مهمترین اندیشه سیاسی اجتماعی آن است، در این دیدگاه دولت ارگانیسم نیست بلکه ماشینی است که از طریق قرار داد اجتماعی بوسیله انسان ساخته می شود تا هدف خاصی را تامین کند.

**زمینه های فکری و فلسفی:**

گفتمان چهارم محصول تحولات فکری اواخر قرن بیستم است. هر نظریه ای که در هر حوزه ای بر مرکز زدایی و پراکندگی و سازمان شکنی تاکید داشته ، در تکوین این گفتمان موثر بوده است. واکنش اصلی در این گفتمان علیه قطعیت و بنیان گرایی بوده است. بویژه واکنش بر ضد جزمیات علمی و ایدئولوژیک در این میان قابل توجه است.

کارل پوپر: وی حملات همه جانبه ای به اثبات گرایی علمی، مهندسی اجتماعی ، ایدئولوژی های انقلابی، فلسف تاریخ گرا و اندیشه های آرمانشهری کرد. اندیشه های اصلی او در مفهوم جهان باز ، حدس و ابطال ، پایان پذیری علم، مبانی غیر علم و عدم قطعیت و پیش بینی ناپذیری تاریخ خلاصه می شود. نظریه های علمی محصول حدس و گمان است و ملاک تمیز علم از غیره علم ، ابطال پذیری فرضیه هاست.

فردریش هایک: وی از دیدگاهی کانتی به اثبات گرایی و ذات گرایی حمله می کند. از دیدگاه او نظم در تجربیات ، محصول ذهن خلاق انسان است و از این رو تنها در حدود توانایی عقل انسان می توان به تفحص پرداخت. به عقیده هایک ذهن نمی تواند قواعد را بفهمد و به عبارت دیگر درون آگاهی ندارد و حوزه ای به نام فرا آگاهی وجود دارد که همواره دور از دسترس فهم ماست. اصل نظم خود جوش در همه حوزه ها، از فرهنگ و سنت گرفته تا بازار و سیاست در همه جا همه حاکم است.

ژان فرانسوا لیوتار: وی استدلال می کند که روایت کلانی که اساس معرفت مدرن را تشکیل می دادند، اینک اعتبار خود را از دست داده اند. طبق استدلال او با فروپاشی روایات بزرگ، از علم چیزی جز یک بازی زبانی باقی نمی ماند.

یورگن هابرماس: به اعتقاد وی عقل در جوامع مدرن صرفا ابزاری نیست و هنوز هم عنصری فرهنگی و رهایی بخش در خود دارد. به نظر وی جامعه را باید بر اساس یه مقوله اساسی کار، زبان و قدرت تحلیل کرد. کار و قدرت اساس عقلانیت ابزاری و سلطه و خدشه های گفتمانی هستند. اندیشه اساس در نظریه هابرماس کنش ارتباطی و مفاهمه است که حوزه ای از خواست های راستین و مشترک بشری را بر من نمایاند که در زبان خالی از خدشه و ایدئولوژی، قابل بیان است.

در کنش ارتباطی انسان ها با جهان خارجی، با یکدیگر و با خویشتن خویش ارتباط پیدا می کنند. این سه حوزه حوزه های دعاوی حقیقت، دعاوی درست هنجاری و دعای صداقت هستند. عقلانیت ارتباطی ضامن تفاهم بین الازهانی و توافق خالی از زور و سلطه است.

رابرت نوزیک: وی از موضعی شبه آنارشیستی بر حقوق مطلق فردی به عنوان جوهر لیبرالیسم تاکید کرده است. به نظر او در لیبرالیسم جایی برای دولت به مفهوم رایج باقی نمی ماند و صرف وجود دولت موجب نقض حقوق فرد می شود. تنها دولت حداقل یعنی دولت محدود به وظایف بسیار معین و مشخصی چون حمایت از فرد در مقابل زور و خشونت و تضمین رعایت قرار داد ها موجه است، دولت بزرگ تر از این مخل آزادی ها و حقوق فردی است. نوزیک از نظریه استحقاقی عدالت دفاع می کند ، این نظریه سه اصل دارد: یک اصل عدالت در اکتساب، یعنی این که چگونه مردم اشیاء و کالاها را از روی استحقاق به دست آورند، دوم عدالت در نقل و انتقال یعنی این که اشیاء و کالاها را به داوطلبانه به دیگران منتقل کنند و سوم عدالت به معنی رفع بی عدالتی ناشی از نقض دو اصل نخست.

 **زمینه های اقتصادی و اجتماعی:**

تضعیف دولت رفاهی دور سوم بحران اقتصادی سرمایه داری که از اواخر دهه 1970 آغاز شد از جمله عواملی بود که در ظهور گفتمان چهارم موثر بود و خود سرانجام موجب تضعیف ساختار دولت رفاهی و گرایش به اقتصاد بازاری شد. براساس نظریه اقتصادی گفتمان چهارم چون نظریه میلتون فریدمن ، نفس مداخلات دولت را عامل اختلال وبحران در نظام اقتصادی قلمداد می کند . نظام سرمایه داری ذاتا تمایل به تعادل دارد ولی مداخلات منظم یاپراکنده دولت این تعادل را بر هم می زند.

**انقباض دولت و انبساط جامعه مدنی:**

با گسترش گفتمان چهارم گرایش به تقلیل نقش دولت و دخالت زدایی از آن و تاکید بر نقش و اهمیت تشکل های اجتماعی و مدنی و بخش خصوصی فزونی گرفت. در نتیجه بسیاری از کار ویژه های دولت رفاهی به بخش خصوصی واگذار شد، هزینه های عمومی کاهش یافت و خدمات مختلف خصوصی گردید. با بین المللی شدن فزاینده سرمایه و خروج کنترل کامل اقتصاد از دست دولت ملی ، ویژگی بوروکراتیک دولت رو به نقصان گذاشت و در عض رابطه دولت با بخش خصوصی تقویت شد. با تضعیف جایگاه مرکزی دولت امکان نظارت و اشراف بر حیاب جامعه محدود شد و جامعه مدنی از قید ملاحظات دولتی فارغ گشت. همچنین ظهور سازمان های فراملی و چند ملیتی در این دوران محدویت هایی برای اقتدار دولت ملی ایجاد کرد.